

متن پرسش

ذیل پرسش و پاسخ ۴۲۱۷۲ و ایضا خیلی قبل‌تر ۳۴۸۸۰ که شاید این نوع مواجهه شما از آنجا شروع شد و از این قبیل پرسش و پاسخ‌ها. این مواجهه شما که بزرگ شدنی و قد کشیدنی در پیش است را در مواجهه با احوالی که داریم چشیده‌ایم و همچنان در حال چشیدن. ما را به آینده‌ای بزرگ حواله و بشارت می‌دهید، اما شاید حرف نادرستی نباشد که به اندازه بودن در آن آینده بزرگ جان ما نیز می‌بایست هم‌اکنون وظیفه متعالیش را بیابد. به قربان آقای شهیدمان و حاج‌قاسم عزیزمان. اصل حرفم این است که این احوالات تنها نشان از آینده بزرگی است که بزرگانی چون شما از آن متوجه آینده‌ای بزرگ می‌شوید؟ کتاب «راه کربلایی شهید رئیسی» را خواندم و به تکرار خواندم و تذکره قصه بی‌وجودی‌ای که در این پرسش و پاسخ‌ها می‌بینیم به حضور چشیده‌ام، اما به من بگویید عمر و جوانی‌ای که می‌گذرد و اکنون‌مان چه می‌شود؟ این خون‌دل‌ها را با آغوش باز پذیراییم و اصلاً تو بگو اگر یک روز این خون‌دل نباشد استغفار می‌کنیم که نکند خدا دست از سر ما برداشته باشد؟ و شاید این سلوک‌مان است. شاید در بین این پرسش و پاسخ‌های از این جنس، با وجود درک آینده‌ای بزرگ که به تذکر شما ما نیز بدان یقین می‌کنیم، مسئله‌ای دیگر نیز هست و آن چگونه به سر بردن و بودن در این اکنون است؟ نمی‌خواهم به انتزاع گویی و طلب راه حل و راه‌کار مطلب را تقلیل دهم، منتها چگونه باید به سر برد؟ خوب می‌دانم و به خوبی احساس می‌کنم که با کلماتی که در پاسخ می‌آید و رجوع به متونی که داریم می‌بایست بودن متعال یافت اما شما نیز این جان‌کندن را درک می‌کنید. بماند. من نیز قربان نویسنده این سخنان و شجاعتش می‌روم که چه خوب درد ما را به ظهور آورد. شاید در ناتوانی در آنچه باید گفت لسان‌العیب کمکم کن و تفعلی: دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند؟ / پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند / ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند / عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند / جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز / باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند / گویند رمز عشق مگویید و مشنویید / مشکل حکایتیست که تقریر می‌کنند / ما از برون در شده مغرور صد فریب / تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند / تشویش وقت پیر مغان می‌دهند باز / این سالیکان نگر که چه با پیر می‌کنند / صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید / خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند / قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست / قومی دگر حواله به تقدیر می‌کنند / فی‌الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر / کاین کارخانه‌ایست که تغییر می‌کنند / می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب / چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند.

باسمه تعالی: سلام علیکم: همه حرف در این عرصه بزرگ همچنان مقاومت است و باز مقاومت، امری که کاربر عزیز در سؤال شماره ۴۲۱۶۹ متذکر آن بودند. و به گفته جنابعالی بنای تان این نیست که این امر را نادیده بگیرید بلکه سخن آن است که چگونه و باز چگونه تا نه زبان مان زبان معترضی شود که می‌گوید انقلاب اسلامی توان به دست یافتن اهداف خوب خود را ندارد و نه زبان آنانی باشد که گمان کنند همه چیز گل و بلبل است و ناتوانی آن عزیزانی که در کرایه خانه‌های شان و خرج فرزندان شان مانده‌اند را نبینیم. و شاید جناب حافظ آنجا که می‌فرماید: «پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند» حکایت همان‌هایی است که به نام انقلاب به میدان آمده بودند تا «ناموس عشق و رونق عشاق ببرند» اینان به حکم «عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند» از همه کس سریع القلم‌گونه و موسی غنی‌نژادگونه طلبکارند. گویند: «رمز عشق نگویی و نشنوی / مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند» و فریب‌کاری را تا این جاها جلو می‌برند تا فرزندان انقلاب از ساده‌ترین مطالبه خود که داشتن مسکن است در سرزمین گسترده ایران، منصرف شوند و گمان کنند شیخ و حافظ و مفتی و محتسب همه تزویر می‌کنند. در حالی که ملاحظه کردید آقای شهید ایران و فرزندان انقلاب بعضاً خانه‌ای برای سکناگزیدن ندارند. موفق باشید